

به نام خدا

نامتناهی، خیر، شر

بنیاد فضیلت

مسئولیت، اختیار، آزادی

۱. قرآن کریم. سوره مبارکه‌ی الشعراء، آیه‌ی ۱۵۹ به بعد. تا پنج دقیقه.

● شما که از جامعه‌ی اخلاق‌زده، مقید و محدودکننده‌ی ایران به تنگ آمده‌اید **مکث** و نفرتی عمیق در وجودتان شکل گرفته **مکث** چاره را در این می‌دانید که به هر قیمت شده خود را خلاص کنید. چند سالی است روی زبان انگلیسی متمرکز بوده‌اید و الآن خوشبختانه می‌توانید به سهولت با یک انگلیسی‌زبان ارتباط برقرار کنید. **مکث** قید خانواده، مقام اجتماعی، درآمد بخور و نمیر، پوشش‌های حمایتی مانند بیمه و خلاصه همه چیز را می‌زنید تا فقط در ایران نباشید. ولی همه‌ی راه‌ها بسته است و به راحتی نمی‌توانید در یک کشور مناسب مجوز اقامت دریافت کنید. **مکث** با مسیحیان انجیلی (اونجلیست‌ها، تبشیری‌ها) پیوند اینترنتی برقرار می‌کنید. این‌ها مسیحیان پرشوری هستند که می‌کوشند به شیوه‌ی چهار راوی انجیل بشارت‌دهنده‌ی پیام مسیح باشند و به همین دلیل معروفند به تبشیری. آغوش آن‌ها به روی شما باز است. پیش از هر اقدامی، با این پرسش‌ها مواجه می‌شوید:

● آیا شما فقط می‌خواهید از این نوع ایمان تحمیلی فرار کنید، یا نوعی «آزادی درونی» هم مد نظر شما هست؟

● چه تصویری از مردم غیرمسلمان دارید؟ آیا آن‌ها را فاقد هر نوع فضیلت می‌دانید؟

۲. به ترکیه می‌روید و آن جا رسماً تغییر دین می‌دهید. می‌خواهید آزاد باشید، و هر چه آزادتر بهتر. روزهای اول خیلی خوش می‌گذرد. انگار هر چه قید و بند بر دست و پای شما زده بودند، پاره می‌شود. الآن می‌توانید آن طور که دلتان می‌خواهد زندگی کنید. می‌توانید آزادانه در کلیسا عبادت کنید و خود را نوکیش یا مسیحی معرفی کنید. **مکث** شبکه‌ی حمایتی تبشیری‌ها خود را مسئول می‌داند که شما را از نظر مادی (مسکن، خوراک، کار موقت) حمایت کند. **مدتی از این حال خوش شما می‌گذرد و کم‌کم محدودیت‌ها خود را نشان می‌دهد مکث** و ظاهر امر گویای آن است که جامعه و حکومت ترکیه برای زیست مطلوبی که در پی آن هستید، مناسب نیست. **مکث** مردم ترکیه شما را نه به عنوان ایرانی می‌پذیرند و نه تبشیری. در چشم آن‌ها شما یک پناهجویی از دین برگشته‌اید و پشوانه‌ی استواری ندارید. بی‌تابیتی و انتظار کشنده برای پرونده‌ی اقامت، واقعاً آزاردهنده است. برای حفظ حمایت لازم است کاملاً به کلیسا وابسته باشید و طبعاً تبشیری‌ها هم از شما نوعی التزام را طلب می‌کنند (شرکت منظم در مراسم کلیسا، قبول آموزه‌ها، تبشیر دیگران). **مکث** پس از مراسم غسل تعمید، کشیش از شما می‌خواهد که هفته‌ای یک بار در خیابان انجیل پخش کنید. چون حق کار قانونی ندارید و به این دلیل اقتصاد فردی شما به شدت ضعیف است، هر چه می‌گذرد بیشتر به کلیسا وابسته می‌شوید. **مکث** به این نتیجه می‌رسید که ترکیه هم یک کشور مسلمان است و در آن نمی‌توان آزادی واقعی را تجربه کرد. تنها راهی که برای شما مانده پیوستن به جامعه‌ی هم‌جنس‌گرایان انگلستان است تا تحت حمایت آن‌ها بتوانید در لندن اقامت کنید. **مکث** از هم‌جنس‌گرایی بیزارید و وقتی به آن می‌اندیشید دچار چندش می‌شوید **مکث** به خودتان می‌گویید که این بیزاری و چندش از تربیت مذهبی ناشی می‌شود که از همان کودکی آموزه‌های خود را در ذهن شما فرو کرده است. اگر از آن چه در درون شما نهاده شده و به هسته‌ای سخت شکل داده شده، هم به آزادی درونی دست می‌یابید و هم به آزادی بیرونی. **مکث** با عزم جزم به انگلستان می‌روید و با این ادعا که هم‌جنس‌گرا هستید و تغییر دین داده‌اید، به نحوی که اگر

به ایران بازگردید اعدام خواهید شد، پناهندگی می‌گیرید. **مکث** حالا مدتی است که در جوامع هم‌جنس‌گرای آن‌ها و تحت حمایت آن‌ها زندگی می‌کنید.

۳. پناهجویان ال.جی.بی.تی (LGBT)، یعنی پناهجویان جنسیتی، که شما در زمره‌ی آن‌ها به حساب می‌آید، در انگلستان از حمایت‌های قانونی و رسمی برخوردارند و در این خصوص قوانین پیشرفته‌ای از شما حمایت می‌کند: از جمله برابری قانونی، ازدواج همجنس‌ها، حقوق فرزندخواندگی و محافظت در حوزه‌ی اشتغال و خدمات عمومی. **مکث** شما با استقامت درونی و بیرونی شرایط سختی را پشت سر می‌گذارید، از جمله انتظار طولانی برای اقامت، عدم امکان کار رسمی، کمبود مشاور حقوقی کارآمد و حتی مواردی چون آزار در محل کار، شبکه‌ی اعتماد متزلزل، دیده شدن و پنهان ماندن همزمان و بدتر از همه رفتار تبعیض‌آمیز مأموران و مصاحبه‌کنندگانی که مواضعی ضد همجنس‌گرایی دارند. با این حال می‌توانید بر همه‌ی موانع درونی و بیرونی غلبه کنید و از اقامتی پایدار و مطمئن برخوردار شوید. **مکث** این اقامت به شما اجازه می‌دهد در حوزه‌ی مورد علاقه‌ی خود، یعنی شیمی سوخت‌های جامد و مایع موشکی (Propellant Chemistry) به کار و تحقیق بپردازید. **مکث** این فضای رها، آرام، مطمئن و خلاق چنان انرژی‌های درونی شما را آزاد می‌کند که در کمترین زمان ممکن به یکی از متخصصان طراز اول این حوزه در انگلیس بدل می‌شوید. به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

- حالا که آزاد شدن درونی شما از قید و بندهای اخلاقی و دینی، باعث آزادی بیرونی بیشتری برای شما شده، نسبت به چه چیز احساس مسئولیت می‌کنید: به خودتان، به آزادی بیشتر، به جامعه‌ی میزبان، یا به علم و دانش بشری؟
- تجربه کردید که هر چه از درون آزادتر باشید، آزادی بیرونی بیشتری به دست می‌آورید. آیا این مسیر شما را به آزادی واقعی می‌رساند؟

- ظاهراً آزادی مطلق نیست و همیشه بهایی دارد؟ بهای این آزادی چیست؟

- گویا شما درگیر کهن‌ترین پرسش اخلاقی شده‌اید که می‌پرسد: آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟ آیا فضیلت در نیت شما (خواست آزادی و پیشرفت) نهفته است یا در ابزار (دروغ و فریب)، یا در نتیجه‌ی کار (خدمت به علم و جامعه)؟

۴. آن قدر آزادی بیرونی شما گسترده می‌شود که اکنون این شماست که شرایط کار را تعیین می‌کنید، این شماست که تصمیم می‌گیرید در کجا و در کدام کشور کار کنید. یکی از همکاران یهودی شما، که اخلاق و رفتارش همواره برای شما تحسین‌برانگیز بوده، از شما می‌خواهد که به آمریکا بروید که هم درآمد بالاتری داشته باشید و هم امکانات علمی بسیار گسترده‌تری در اختیار شما قرار گیرد. نمی‌دانید چرا خود او به آمریکا مهاجرت نمی‌کند؟ پاسخ می‌دهد که تعهداتی به اقلیت یهودیان ساکن در انگلیس دارد که دست و پای او را می‌بندد ولی شما با موفقیت توانسته‌اید بر همه‌ی قید و بندهای درونی و بیرونی غلبه کنید. او فقط به شما غبطه می‌خورد. **مکث** باز هم دست به انتخابی سرنوشت‌ساز می‌زنید. آمریکا را انتخاب می‌کنید و در مرکز تولید موشک‌های ماهواره‌بر، با حقوق و شرایط عالی، به کار مشغول می‌شوید. **مکث** باز هم آزادی‌های شما گسترده می‌شود. اکنون شما برای جامعه‌ی پیرامون خویش تصمیم می‌گیرید و آن‌ها هم اطاعت می‌کنند. این آزادی لذتی خاص در شما برمی‌انگیزد. به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

- آیا این لذت ناشی از احساس قدرت است یا احساس آزادی؟
- تفاوت یک دیکتاتور با شما چیست؟ آیا همه همان طور گوش به فرمان شما هستند که ناچار از یک دیکتاتور فرمان می‌برند؟

۵. اکنون مرجع پرسش‌های علمی فراوان قرار دارید، از جمله در مورد موشک تاد. صرف کنجکاوی علمی، شما را به مرکز نظامی تولید موشک‌های تاد می‌کشاند. **مکت** باز هم هیچ اجباری در کار نیست، آمریکایی‌ها پذیرفته‌اند که شما میل چندانی به کار در محیط‌های نظامی ندارید، اما شما برای غلبه بر چند مسئله علمی به آن‌جا می‌روید. در همین حین، دوست یهودی شما از اسرائیل با شما تماس می‌گیرد و شما در کمال تعجب درمی‌یابید که او در حوزه موشک‌های پیکان و فلاخن داود یکی از مسائل شما را حل کرده است. وقتی از شما دعوت می‌کند که مدتی کوتاه مهمان او باشید، با اشتیاق می‌پذیرید. **مکت** شرایط کار در اسرائیل و در دانشگاه عبری اورشلیم، از آمریکا هم بهتر و آزادانه‌تر است. در فضایی گرم و آزاد، عده‌ای دانشمند از کشورها، ادیان و فرهنگ‌های مختلف بدون هیچ اختلافی با هم کار می‌کنند و هیچ هدفی ندارند جز کمک به دانش بشری و حل و فصل مسائلی که ممکن است برای یکی از همکارانشان پیش آمده باشد. **مکت** یک روز دوست پزشک خود را که در حوزه ژنتیک یگانه‌ی دوران است سخت افسرده و مأیوس می‌بینید. با او به کافه‌ای می‌روید و قهوه‌ای می‌خورید. آن‌ها مشغول کار روی بمب‌های میکربی هستند که فقط بر ژن‌های خاص، مثلاً بر فلسطینیان، مؤثر باشد. اصلاً به این مسائل سیاسی علاقه‌ای ندارید اما برای مجاب کردن دوست خود گام به گام به ورطه‌ای کشانده می‌شوید که در آن او موفق می‌شود شما را مجاب کند که همگی در مجموعه‌ای از مخوف‌ترین جنایات بشری سهیم هستید. **مکت** مدارکی جمع‌آوری کرده که به شما نشان می‌دهد چگونه نظامیان اسرائیلی با شوخی و خنده هر روز یک عضو انسانی را انتخاب کرده (مثلاً شکم یا پا یا زیر شکم را) و بدون هیچ ترحمی مردم غیرنظامی غزه از جمله زن و بچه و پیر و جوان را از همان ناحیه مجروح کرده یا می‌کشند و بر حسب تعداد قربانیان با همدیگر مسابقه می‌گذارند. **مکت** روز بعد، خودکشی **دوست‌تان**، که خوشبختانه به نتیجه نمی‌رسد، شما را با سرعتی باورنکردنی به آخر خط می‌رساند. به ملاقاتش می‌روید و ساعت‌ها با هم گفت‌وگو می‌کنید. **مکت** شب **که می‌شود** فقط به دنبال جایی خلوت می‌گردید. مدتی در اورشلیم سرگردان به این سو و آن سو می‌روید. سرانجام از کوه صهیون بالا می‌روید و بر صخره‌ای می‌نشینید و به آسمان پر ستاره و بی‌انتها چشم می‌دوزید. با خود سخن می‌گویید. بلند حرف می‌زنید و ناخواسته می‌گریید. **مکت** در حد یک پاراگراف تک‌گفتاری بنویسید که حاصل حرف‌های شما خطاب به خودتان است. خطاب‌کننده و خطاب‌شونده خودتان هستید. به پرسش‌های زیر بیندیشید:

- آیا این جا آخر خط است. باید جلوتر بروید و آزادی بیشتر را جستجو کنید، یا نه، به عقب برگردید و سراسر این زندگی را کتمان کنید. واقعاً می‌شود زندگی را کتمان کرد؟ اصلاً راه بازگشتی وجود دارد؟
- چرا وقتی به این آسمان بی‌انتها، به لایتناهی، چشم می‌دوزید، هیچ صدا یا واکنشی دریافت نمی‌کنید؟ اگر لایتناهی در برابر عمل خیر و شر بی‌طرف نیست چرا در برابر شما این قدر ساکت است؟ اصلاً خیر و شر معنایی دارد؟ اگر به نهیلیسم یا هیچ‌انگاری رسیده‌اید چرا نمی‌توانید بی‌خیال باشید؟ این اشک‌ها از کجا می‌آید؟ در این میان شما مسئولید، یا دنیا یا نامتناهی؟
- آیا این سکوت آسمان، خودش نوعی پاسخ است. همین که نمی‌توانی بی‌خیال باشی از کجا ناشی می‌شود؟ گریستن خودش نوعی پاسخ نیست؟ این آگاهی درونی که شما را آزار می‌دهد از کجا ناشی می‌شود؟ **این که نمی‌توانی بی‌تفاوت باشی به چه دلیل است؟**
- پس از پاسخ به پرسش‌ها در قالب یک تک‌گفتار، تصمیم بگیرید فردا صبح را چگونه آغاز کنید؟ خود را می‌کشید؟ به آمریکا برمی‌گردید؟ به ایران بازمی‌گردید؟ به جایی می‌روید که این جا نیست و آن جا یک زندگی جدید را آغاز می‌کنید؟